فقه و اصول، سال چهل و نهم، شماره ۲، شمارهٔ پیاپی ۱۰۹
تابستان ۱۳۹٦، ۲۹-۹

بررسی مقایسه‌ای شأن و منزلت مالی در فقه و اخلاق اسلامی*

دکتر بی‌بی رحیمه ابراهیمی[1]
استادیار دانشگاه شهید مطهری، واحد خواهران مشهد
Email: ebrahimi_40728@yahoo.com
علی رحمانی
عضو هیئت علمی آموزشی دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی
Email: ali.rahmani54@yahoo.com

چکیده
مسأله تحقیق پیش رو آن است که آیا فقه، به شأن مالی افراد که بر اساس نگاه عرفی ایجاد شده است وقعی می‌نهد یا یکسره آن را مردود می‌داند. نتیجه بررسی‌ها حاکی از آن است که فقـه در بیـان احکـام بـه شـأن مـالی بـر اسـاس دو شاخصه برخورداری مالی و ویژگی‌های شخصیتی بها داده است. در بسیاری از این موارد توجه همه‌جانبه‌نگر و نگـاه دقیق به گزاره‌های اخلاقی مغفول مانده، همسویی اخلاق با فقه را نمایان خواهد ساخت و در سایر موارد که اختلاف مشهود است، چرایی آن در غایات این دو علم قابل تحلیل و توضیح خواهد بود. این پژوهش به صورت مقایســه‌ای و با روش تبیینی- تحلیلی به انجام رسیده است.

کلیدواژه‌ها: شأن مالی، وجوب تکسب، شأن ورشکسته، شأن زوجه، شخصیت، فضیلت، رذیلت.

---

*. تاریخ وصول: ۱۳۹٤/۰٦/۱۳؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۵/۰۳/۱۲.
DOI: 10.22067/fiqh.v0i0.49596

۱ . نویسنده مسئول

مقدمه

فقیهان در باب دین، پس از حکم به مصادره اموال مدیون به منظور پرداخت بـدهی‌های وی، برخـی از اموال مدیون ورشکسته را تحت اصطلاح «مستثنیات دین» قابـل مصـادره ندانسـته‌اند. علـت ایـن مسـئله، رعایت شأن ورشکسته در کم و کیف مستثنیات دین است. از این رو خانه، خادم، لباس، چارپا در صـورت نیاز به سواری، هزینه کفن و دفن، نفقه عیال واجب النفقه و غیره با رعایت شأن ورشکسته استثنا شده اسـت (شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٤/ ١٢٣؛ صاحب جواهر، ٢٥/ ٣٤٢؛ انصاری، ٨٤). با جسـتجو در ابـواب مختلف فقه، احکام مشابهی با تأکید بر رعایت شأن مالی افراد قابل دست‌یابی است.

عنوان «شأن و منزلت مالی» در هیچ یک از منابع تعریف نگردیده است؛ اما با توجه به مجموعه نکاتی که در این زمینه مطرح شده، می‌توان چنین برداشتی از شأن را ارائه داد: «تلقی یک موقعیت ویـژه اجتمـاعی جهت برخورداری از امکانات که این موقعیت به دلیل داشتن توان مالی یا ویژگی‌های شخصیتی رقم خورده است.» بر اساس تصور میزان شأن مالی، شخص برخی امور را انجام نمی‌دهد یا انتظـار دارد کـه نیازهـای مادی او مطابق با شأنش تأمین گردد.

توجه به شأن مالی افراد و صدور احکام فقهی بر اساس آن، ارزش‌گذاری بر مبنـای موقعیـت را تـداعی نموده و تعارض ظاهری میان مسائل فقهی و توصیه‌های اخلاقی را رقم زده است. اخلاق اسـلامی، کسـب فضیلت و رعایت آن در روابط بین انسانی را ارزش دانسته و به تبع قرآن کـریم (حجـرات: ١٣) گرامی‌تـرین انسان‌ها را با تقواترین آنان معرفی می‌کند؛ اما رعایت شأن، ناسازگاریی را نمایان می‌سازد. آیا رعایـت شـأن مدیون، فعلی اخلاقی است؟ آیا این فعل، چیزی جز واگذاری حق طلبکـاران اسـت؟ تـأخیر در ادای حـق طلبکاران بر مبنای شأن مدیون، فعلی اخلاقی است؟ در این صورت توجـه بـه شـأن مـالی نـوعی رذیلـت، نخواهد بود؟ چرا از منظر فقهی شأن مالی افراد، ملاکی برای تقدم رعایت حال آنان در مقابل رعایت حـال طلبکاران تلقی شده است؟ آیا در فقه حق طلبکاران با هر شرایطی به منظـور رعایـت حـال مـدیون واگـذار می‌گردد؟ با فرض تعارض، راه برون رفت از آن چیست؟

تحقیق مسئله اقتضا می‌کند که ابتدا احکام ادعا شده بر پایه شأن مالی، بررسی گردیده و بـا اثبـات آن، بعد اخلاقی نیز مورد بازکاوی قرار گیرد. لذا در این نوشتار ابتدا امکان مقایسه شأن مالی در فقـه و اخـلاق، مورد توجه بوده سپس شأن و منزلت مالی در قرآن، فقه و اخلاق مـورد بررسـی قـرار گرفتـه اسـت. در ذیـل بحث فقهی، برخی از موارد اهتمام به شأن مالی در فقه یعنی مستثنیات دین، استحقاق اخذ خمس و زکات و نفقه زوجه بررسی و تحلیل شده، به ریشه اختلاف فتاوای فقها اشاره شده است. همچنین در ذیـل عنـوان شأن و منزلت مالی در اخلاق، خاستگاه شأن مالی در اخلاق اسلامی و فعل اخلاقی متناسب با شأن مـالی

بررسی شده و در نهایت آثار مترتب بر رعایت شأن مالی در فقه و اخلاق مورد مقایسه قرار گرفته است.

امکان بررسی شأن مالی در فقه و اخلاق

اخلاق اسلامی، فضیلت‌گرا است. تمسک به قاعده حد وسط در تحلیل گزاره‌های اخلاقی، به عنوان عنصر بنیادین این مکتب، نشان می‌دهد اندیشمندانی چون ابن مسکویه (۳٤)، نصیرالدین طوسی (۱۱۷-۱۱۸)، غزالی (۳/ ٥٤)، صدرالمتألهین (۱/ ۱۱٥- ۱۱٦)، نراقی (جامع السعادات، ۱/ ٤۱ - ۹٤)، امام خمینی (شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱٥۲) و علامه طباطبایی (۱/ ۳۷۱) فضیلت‌گرا بوده‌اند. مبنا بودن این قاعده در تحلیل فضائل و رذائل، از آیات و روایات نیز به دست می‌آید (امام خمینی، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ۱٥۳-۱٥٤).

فضیلت ابزاری برای دست‌یابی به سعادت به عنوان غایت اخلاقی (نراقی، جامع السعادات، ۱/ ٤۱) است. اگرچه تفسیر اندیشمندان مسلمان از سعادت، نزدیک به تفسیر فلاسفه یونان است اما به دلیل تأثیرپذیری آنان از مبانی دینی، اختلاف‌هایی میان آن دو مشاهده می‌شود. سعادت از منظر ارسطو تنها ناظر به زندگی فضیلت‌مندانه در دنیا است ولی در نگرش اندیشمندان مسلمان به اعتبار نسبت قوا با مدرکات آن‌ها و مراتب موجودات، اقسام مختلفی می‌یابد که از فضیلت در زندگی دنیوی آغاز شده و به لقای پروردگار می‌انجامد (همان). دانش فقه حدود شرعی این زندگی را معین می‌سازد و با اخلاق اسلامی به لحاظ منبع و موضوع پیوند می‌خورد.

موضوع قضایای اخلاقی، عناوین انتزاعی از افعال اختیاری (مصباح، ۱۱۷) و موضوع قضایای فقهی، فعل مکلف است (احسایی، ۳٤). مثلاً: «دروغگویی» موضوعی اخلاقی است که از فعل «دروغ گفتن» به عنوان موضوعی فقهی انتزاع می‌گردد. به این ترتیب رابطه‌ای میان اخلاق و فقه پیرامون این عناوین برقرار می‌شود. «رعایت شأن مالی» نیز از این قبیل است. این موضوع، عنوانی انتزاعی است که از موضوع پاره‌ای احکام فقهی به دست می‌آید. با توجه به ارتباط موضوعی و اشتراک دو دانش در بهره‌مندی از منابع قرآنی و روائی، امکان مقایسه این موضوع فراهم می‌گردد.

شأن و منزلت مالی در قرآن کریم

برتری داشتن به لحاظ برخورداری مالی مبنائی قرآنی دارد. در آیه ۷۱ از سوره مبارکه نحل آمده است: خداوند بعضی از شما را بر بعضی دیگر از نظر روزی برتری داد. سپس در آیات بعد در قالب یک مثال به مقایسه میان افراد به لحاظ برتری مالی پرداخته و می‌فرماید: «ضرب الله مثلاً عبدا مملوکاً لا یقدر علی

شیءٍ و من رزقناه منّا رزقاً حسناً فهو ینفق منه سرّاً و جهراً هل یستوون الحمد لله بل أکثرهم لا یعلمون» (نحل: ۷۵)

در این مثال فرد اول برده‌ای است که چون اسیر مولای خویش است، مالک هیچ مالی نیست و از این رو توانایی انجام امور مالی را ندارد. فرد دوم، انسانی است کـه خداوند متعال بـه او رزق حسن و انواع روزی‌ها و مواهب پاکیزه بخشیده است، از این رو نه تنها می‌تواند از عهده امور مالی خودش برآید بلکه بـه دیگران هم کمک می‌کند. آنگاه از انسان‌ها می‌پرسد: «آیا این دو نفر یکسان‌اند؟!» از طرح این استفهام انکاری، می‌توان متوجه شد، مقایسه و اذعان به تفاوت‌هایی که میان افراد به لحاظ امور مالی وجود دارد، قبیح نیست. به علاوه شخصی که از توانایی مالی زیادی برخوردار است، به لحاظ شئون اجتماعی، در میان افراد جامعه، موقعیت برتری دارد. با این توضیح که خداوند متعال با بیان عدم یکسانی، برتری فرد برخوردار منفق را مطرح می‌کند در حالیکه این برتری در انسانیت، (نساء: ۱) حریت و رقیت (النساء: ۲۵) نیست و به دلیل «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» (حجرات: ۱۳) ارزش و کرامتی نزد خداوند ایجاد نمی‌کند. بنابراین به نظر می‌رسد این عدم یکسانی، فقط در مناسبات اجتماعی خاص مطرح است که می‌توان گفت خداوند متعال هم آن را تا حدودی به رسمیت شناخته است.

شأن و منزلت مالی در فقه

در کلمات فقها توجه به وضعیت مالی افراد، به صورت بیان احکام مشاهده می‌شود. در ذیل، برخی احکام فقهی مبتنی بر مراعات شأن مالی افراد، مورد بررسی قرار می‌گیرد:

موارد اهتمام به شأن مالی در فقه

۱- مستثنیات دین

اگر مدیون، ورشکسته اعلام شود، اموال او جهت پرداخت بدهی‌هایش مصادره می‌شود، اما برخی از اموال تحت اصطلاح «مستثنیات دین» مصادره نشده، برای مدیون باقی گذاشته می‌شود. در کم و کیف مستثنیات دین، شأن ورشکسته مراعات می‌شود. از این رو خانه، خادم و لباس لایق به حال و مانند این‌ها را به طلبکارها نمی‌دهند (انصاری، ۸٤). شهید ثانی معتقد است در مورد خانه و لباس لایق بودن بـه لحاظ کمی و کیفی مراعات می‌شود. در مورد خادم هم شایستگی دارا بودن بـه دلیل شرف یا ناتوانی مراعات می‌شود. علاوه بر این اگر به چارپایی برای سواری نیاز است استثناء می‌شود و در صورت نیاز به متعدد، آن تعداد، استثناء می‌شود و اگر این شخص ورشکسته بمیرد، هزینه کفن و دفن او بـه میزان لایق بـه حالش برداشته می‌شود (مسالک الأفهام، ٤/ ۱۲۳). نفقه‌ای که ورشکسته باید به عیال واجب النفقه بپردازد بر حق

طلبکارها مقدم است و در این مورد هم باید میزانی که شایسته احوال اوست بشود (صاحب جواهر، ۲۵/ ۳٤۲).

صاحب جواهر درباره وجود کلماتی مثل ثیاب تجمل و مانند آن [در بحث مستثنیات دین] می‌نویسد: شاید ملاک در این موارد نفی حرج باشد و اینکه خداوند متعال برای ما یسر را اراده کرده نه اینکه عسر اراده کرده باشد. به علاوه شاید بتوان گفت در آیه شریفه «و إن كان ذو عسرة فنظرة إلى ميسرة» (بقره: ۲۸۰) و تعلیلی که در صحیحه حلبی مشاهده می‌شود، ایمائی به این مطلب وجود دارد. زیرا در فروش ضروریات، عسر و حرج و مشقتی به وجود می‌آید که قابل تحمل نیست. هرچند این عسر و حرج به حسب شرف باشد چراکه در نبود آن، خواری و نقصی است که نفوس عزیزه به آن رضایت نمی‌دهد. بلکه چه بسا بر حفظ شرف، مراعات بیشتری نسبت به ضروریات معاش صورت می‌گیرد (۲۵/ ۳۳۸).

البته این مسأله در فقه با اختلاف اندکی روبه رو گشته است. علامه در تذکره پس از اینکه مستثنیات دین را نام می‌برد، می‌نویسد: «و الأولى الاعتبار بما يليق بحاله في إفلاسه، لا في حال ثروته» و توضیح می‌دهد: اگر قبل از افلاس بیشتر از حد این شأن (لباس و ...) استفاده می‌کرده حتماً حال افلاس ملاک است ولی اگر قبل از افلاس به دلیل خست و سخت‌گیری کمتر از حد شأنش استفاده می‌کرده، اکنون در همان حد نگاه داشته می‌شود و چیزی افزوده نمی‌شود (تذکرة الفقهاء، ١٤/ ٥٨). پس از علامه عده‌ای از فقها به تبع ایشان این مطلب را تکرار نموده‌اند. محقق کرکی با تأیید کلام علامه، می‌نویسد سزاوار بود که قسمت دوم کلام ایشان مقید می‌شد به اینکه میزان استفاده این فرد در حال سختگیری بیشتر از شأن کنونی وی نباشد و گرنه باز شأن حال افلاس ملاک خواهد بود (۵/ ۲۵۰).

در مسالک الافهام (شهید ثانی، ٤/ ۱۲۳)، الحدائق الناضرة (بحرانی، ۲۰/ ٤۰۹) و المناهل (مجاهد، ۳۷) صرفاً این قول از علامه نقل شده و رد یا قبولی صورت نگرفته است ولی در انوار اللوامع که در شرح مفاتیح الشرایع است، پس از اینکه نویسنده قید «حال افلاس» را بیان می‌کند، شارح می‌نویسد: «این قید تنها از علامه در تذکرة واقع شده است و ما در کلام دیگران آن را ندیده‌ایم بلکه کلام سایر فقها مانند روایات مطلق است» (بحرانی، الأنوار اللوامع، ۱۲/ ٤۲٦).

صاحب جواهر نیز کلام علامه را نقل می‌کند و در ادامه می‌گوید: گفته شده است مدار، بر لائق به حال بودن فی حد ذاته و با قطع نظر از دو حالت افلاس و ثروت است (۲۵/ ۳٤۲). بنابراین علامه و محقق کرکی شأن حال افلاس را ملاک می‌دانند اما سایر فقها با آنان هم‌عقیده نیستند. صاحب جواهر هم با اشاره به اینکه قول دیگری وجود دارد، از تأیید کلام علامه سرباز می‌زند ولی منظور از «لائق به حال بودن فی حد ذاته» را نیز معلوم نمی‌کند. تصور می‌شود با توجه به اینکه در نظر صاحب جواهر از دو حالت ثروت و

ورشکستگی قطع نظر شده، شأن مالی فرد به لحاظ برخورداری مالی مطرح نباشد، بلکه روحیات شخصی و روش و منش وی در گذران زندگی در شرایط مختلف و خصوصیات اخلاقی او به لحاظ متانت، مناعت طبع، گشاده‌دستی و عدم آن در نظر باشد یا اینکه خصوصیات فرهنگی و اموری از این دست ملاک باشد. در هر صورت مطابق این نظر، شخصیتی که فرد جدای از وضعیت مالی برای خود رقم زده است، ملاک قرار می‌گیرد.

در نهایت اگرچه فتوای علامه و محقق کرکی، موافق رعایت حق طلبکاران است، اینکه از وسایل زندگی صرفاً در حد ضروریات و احتیاجات اولیه شخص برایش باقی گذاشته شود، خلاف قول سایر فقها و اطلاق روایات است. بنابراین به نظر می‌رسد اگر شأن مالی زمان ثروت، قابل قبول نباشد، حداقل شأن شخصیتی فرد نباید از نظر دور بماند.

۲- استحقاق اخذ خمس و زکات

به کسی که دارای شغل و پیشه‌ای باشد، زکات تعلق نمی‌گیرد، اما شغل و اکتسابی مد نظر است که شایسته او باشد لذا شخص رفیع، تکلیف نمی‌شود که هیزم بفروشد اگرچه قادر بر این کار باشد. همین طور اگر به جای تکسب به فراگیری علوم دینی بپردازد زکات گرفتن برایش جایز است هرچند می‌توانست تعلم را ترک کند و به اکتساب بپردازد (شهید ثانی، حاشیة المختصر النافع، ٥٥).

سید محمد مجاهد، می‌نویسد: اگر شخص، قادر بر تکسب غیرمناسب با حال و شخصیتش باشد، انفاق بر او واجب است. بنابراین شخص رفیع و عالم، به جارو کشیدن یا دباغی موظف نمی‌شود. ایشان با شمردن تصریحات گروهی از فقها، بر این مسأله ادعای اجماع نموده است (٥٧٦).

بنابراین می‌توان به نوعی دیگر از شأن مالی توجه داد که در آن شخص به دلیل ثروتمند بودن، شأن مالی پیدا نمی‌کند بلکه به دلیل ویژگی‌های شخصیتی، شأن مالی می‌یابد. به طور مثال بر اساس موازین فقهی، تکسب به اندازه‌ای که تحصیل مخارج زندگی شخص و عیال واجب النفقه‌اش، متوقف بر آن باشد، واجب است (شهید ثانی، الروضة البهیة، ۳/ ۲۲۰). در مواضعی که شخص قادر بر تکسب نباشد، مستحق دریافت زکات یا خمس می‌شود و «اگر کسی قادر بر تکسب باشد نمی‌تواند از زکات استفاده کند البته تکسبی که در شأن او باشد.» (شهید ثانی، حاشیة المختصر النافع، ٥٥) و چنانچه کسب و صنعت در عرف، لایق به حال آن شخص نباشد و ارتکاب آن موجب مذلت و اهانت وی باشد، می‌تواند زکات بگیرد (نراقی، تذکرة الأحباب، ۲۳۰). در تعلق خمس به سید هم، عدم توانایی تکسب لایق به حال، شرط شده است (فقعانی، ۱۷۳). درباره تکسب واجب بر مدیون هم گفته شده است که تنها تکسب مناسب شأن

مدیون واجب است (شهید اول، ۳/ ۳۱۱؛ سبزواری، ۲۷/ ۷۷؛ فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ۱/ ۳۰۹) و اگر کسب مناسب شأن پیدا نکرد باید به او تا زمان توانگر شدن، مهلت داد.

۳- نفقه زوجه

در کتاب نفقات، تأمین هزینه‌های مالی برخی افراد بر عهده افراد دیگری گذاشته شده است. از جمله، نفقه زن بر شوهر واجب شده است. از منظر فقهی، اینکه تا چه اندازه‌ای درخواست‌های مالی زن باید توسط شوهر اجابت شود، بستگی به شأن مالی و موقعیت اقتصادی زن دارد. البته برخی مخالفت کرده، معتقدند توانایی و شأن مالی زوج ملاک است.

بر اساس تتبع انجام گرفته می‌توان گفت از میان فقهایی که متعرض این مطلب شده‌اند، تنها شیخ طوسی معتقد است که در میزان نفقه زوجه باید توانایی زوج را در نظر داشت. (المبسوط فی فقه الإمامیة، ٦/ ٦) اما سایر فقها مانند محقق حلی (۲/ ۲۹۳)، علامه حلی (قواعد الأحکام، ۳/ ۱۰٤)، شهید اول و شهید ثانی (الروضة البهیة، ٥/ ٤٦٩)، نراقی (رسائل و مسائل، ۱/ ۱۲۰) و از میان معاصران، سید ابوالحسن اصفهانی (۳/ ۲۲٦)، امام خمینی (تحریر الوسیلة، ۲/ ۳۱۵)، محقق خوئی (۲/ ۲۸۷) و محقق سبزواری (۲۵/ ۳۰۲) در میزان نفقه، شئون زوجه را در نظر دارند. در جواهر الکلام (۳۱/ ۳۳۳) نسبت به این حکم ادعای اجماع شده است.

صاحب جواهر ضمن طرح اختلاف شیخ طوسی، چنین توضیح می‌دهد: از شیخ طوسی حکایت شده که زوج باید در مورد جنس طعام، قوت غالب شهر یا قوت غالب خودش را بپردازد. یعنی شیخ فقط آن طعامی را که در کفارات مطرح است، بر عهده زوج واجب می‌داند.

ایشان در توجیه این کلام ادامه می‌دهد: شاید منظور شیخ همانطور که بعضی از فقها مطرح کرده‌اند این باشد که اگر زوج قادر بر پرداخت قوت غالب شهر نباشد به این دلیل که یا قوت غالب فعلاً وجود ندارد یا به او نرسیده است باید چیزی را بدهد که لایق به حال خودش باشد. دلیل این گروه آیه «و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله ... لا یکلف الله نفساً إلا ما آتاه» (طلاق: ۷) است.

بعد از کلام شیخ به مطلبی که در مسالک آمده، اشاره می‌کند. در مسالک در مواردی مانند طعام، کسوت، مسکن، خادم، وسایل آرایش و ... متعارف امثال زوجه در شهرش، معیار قرار گرفته است ولی در صورتی که عادات معمول متعدد باشد، عادت غالب و در صورت تساوی عادات، آنچه شایسته و لایق به حال زوج است، ملاک قرار گرفته است.

صاحب جواهر، مطلب مسالک یعنی رجوع به عادت امثال زوجه در شهر را بر نظر شیخ طوسی -قوت غالب مطرح در فطریه یا شهر- ترجیح می‌دهد همچنین این قسمت را که در صورت تعدد عادات، به اغلب

رجوع شود، می‌پذیرد؛ اما اینکه در صورت تساوی عادات، به آنچه لایق حال زوج است رجوع شود، را محل نظر دانسته، معتقد است در این فرض، متجه است که میان عادات شایسته به حال زوجه، تخییر باشد.

وی در رد سخن کسانی که می‌گویند: اگر زوج قادر بر قوت غالب نشد، به دلیل نبودن قوت غالب یا دسترسی نداشتن زوج به آن، باید چیز لایق به حال خودش را بدهد، می‌نویسد: این سخن صحیح نیست، زیرا احتمال دارد که این موارد به صورت دین بر او حساب شود خصوصاً در مورد اخیر که فقدان قدرت بر پرداخت قوت غالب، از ناحیه خود زوج است. همچنین معتقد می‌شود نمی‌توان به اطلاق آیه «لا یکلف» اخذ نمود، زیرا در این صورت باید حتی در زمانی که قوت غالب موجود است، حال زوج را از نظر تنگدستی و توانمندی در نظر گرفت در حالی که خصم به این مطلب ملتزم نشده است. مگر اینکه گفته شود مقصود از «نبودن قوت غالب»، پیش آمدن مانع عمومی است یا هر چیزی که در عرف و عادت، از عوارض نفقات به شمار آید نه اینکه از عوارض منفق باشد. در این صورت هم گفته می‌شود معاشرت به معروف بلکه قوت امثال زوجه در چنین شرایطی همان مقدور خواهد بود (۳۱/ ۳۳۲). ایشان یک احتمال دیگر نیز مطرح می‌کند و آن اینکه شاید بتوان آیه شریفه «لینفق ذو سعةٍ من سعته و من قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف الله نفساً إلا ما آتاها سیجعل الله بعد عسرٍ یسراً» (طلاق: ۷) را بر نفقه غیر زوجه حمل نمود که در صورت اعسار ساقط می‌شود (همان).

یکی دیگر از فقهایی که در این مسأله به صورت استدلالی وارد شده و معتقد است باید شئون زوجه را در نظر گرفت، صاحب کنز العرفان است. وی به نقل از برخی آورده که در آیه «لینفق ذو سعةٍ...» و آیه قبلی [أسکنوهنّ من حیث سکنتم من وجدکم و لا تضاروهنّ لتضیقوا علیهنّ (طلاق: ٦)] دلالتی است بر اینکه در نفقه زوجه، حال زوج معتبر است نه زوجه. به همین جهت خداوند متعال با عبارت «لا یکلف الله نفساً إلا ما آتاها» (طلاق: ٦) آن را تأکید کرده است چراکه اگر حال زوجه معتبر باشد گاهی اوقات مانند زمانی که زوجه ذات شرف و زوج معسر باشد، به تکلیف مالایطاق منجر می‌شود.

ایشان این سخن را دارای اشکال می‌بینند. اولاً به دلیل فتوای فقها مبنی بر اینکه بر زوج واجب است ما یحتاج زن از طعام و کسوت و اسکان و ... را «تبعا لعادة أمثالها» تأمین نماید. ثانیاً به جهت اینکه این دو آیه دلالتی بر مدعا ندارد زیرا در آیه اول از مضاره به زنان نهی شده است لذا اگر حال زوج را در نظر بگیریم در برخی موارد باعث ضرر بر زوجه می‌شود؛ مانند اینکه زوج معسر و زن شریف باشد. ثالثاً آیه «لا یکلف الله» قابل تقیید است به زمانی که رزق بر او تنگ شده است، در اینجا هم ممکن است که آنچه بر زوج واجب شده، پیروی عادت امثال زن باشد، ولی زوج مقداری را که در آن زمان می‌تواند بپردازد، می‌پردازد و

مابقی به صورت دین بر عهده‌اش می‌ماند، به همین دلیل در ادامه آیه شریفه آمده است: «سیجعل الله بعد عسر یسرا» (فاضل مقداد، ۲/ ۲۱۹).

تحقیق در این حکم نشان می‌دهد عمده دلیل کسانی که قائل به اعتبار شئون زوجه هستند، آیه «عاشروهن بالمعروف» است. گفته شده مراد از معاشرت به معروف، معروف نسبت به زوجه است هم به لحاظ کمی و کیفی و هم سایر جهات، به گونه‌ای که اگر زوج از اهل بادیه و زوجه از اهل قصر باشد، بر زوج واجب است که برای او قصر تهیه کند (سبزواری، ۲۵/ ۳۰۲). صاحب جواهر نیز معتقد است، معاشرت به معروف با زوجه، همچنین اضافه موجود در «رزقهن و کسوتهن» (بقرة: ۲۳۳) اقتضا دارد که شئون زوجه در نظر گرفته شود (۳۱/ ۳۳۲).

برشمردن مصادیق نفقه واجب زوجه در کتاب‌های فقهی، جهت عمل به همین آیه است؛ چراکه خداوند متعال خواسته است، عرف پسندیده در هر زمان و مکان، مراعات شود. امام خمینی که در تمامی موارد نفقه از طعام و کسوت و مسکن و ... حال زوجه را در نظر دارد، تصریح می‌کند: اگر زوجه از اهل تجمل است واجب است که علاوه بر لباس بدنش، آن‌ها را نیز به حسب عادت امثالش تهیه کند و در نهایت می‌فرماید: بهتر است همه این موارد به عرف و عادت واگذار شود (تحریر الوسیلة، ۲/ ۳۱۵). به نظر می‌رسد که ظاهر بعضی از روایات مانند معتبره شهاب بن عبد ربه که در آن مقادیری تعیین شده، مانند: هر سه روز یک بار گوشت، هر شش ماه یک بار رنگ [لوازم آرایش] هر سال، چهار لباس و ... میزان واجب را حد ضرورت قرار داده است. اما برخی از فقها توضیح داده‌اند: قیودی که در معتبره شهاب آمده یا سایر مقادیر تعیین شده در روایات، همه بر آنچه که در زمان‌های قدیم متعارف بوده، حمل می‌شود و نمی‌توان از آن کلیتی برای هر عصر و زمانی استفاده نمود. هر عادتی که ملل انسانی در هر عصر و مکانی به آن عادت نماید، همان متعارف است (سبزواری، ۲۵/ ۲۹۹).

اهمت دلیل «عاشروهن بالمعروف» تا اندازه‌ای است که فقها از عبارتی مانند «أسکنوهن من حیث سکنتم من وجدکم» نیز استفاده کرده‌اند که مسکن باید لایق به حال زوجه باشد و «اطلاق آیه شریفه بر متعارف معمول به حسب شأن امثال زوجه تنزیل می‌شود.» (سبزواری، ۲۵/ ۳۰۰). همچنین نوشته‌اند: «واجب است مسکن، لایق به حال زوجه باشد تا مضاره‌ای که با عبارت «و لا تضآروهن» از آن نهی شده، منتفی شود» (سیوری حلی، ۲/ ۲۱۸)؛ در حالی که مفسران درباره معنای این آیه نوشته‌اند: «زنانی را که طلاق داده‌اید باید در همان مسکنی که خودتان ساکن هستید سکنی بدهید، البته هر کس به مقدار وجدش، کسی که توانگر است به میزان توانگریش و آنکه فقیر است به مقدار توانابیش» (طباطبایی، ۱۹/ ۳۱۷؛ طبرسی، ۱۰/ ٤٦٣؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۵/ ۱۹۰) به نظر می‌رسد غیر از دو وجه مذکور

(معاشرت به معروف و نفی ضرر رسیدن به زوجه) بتوان توضیح دیگری که با ظاهر آیه هم موافق است را بیان نمود و آن اینکه این آیه مربوط به زوجه مطلقه است. همان طور که برخی از وظایف زوج نسبت به چنین زوجه‌ای منتفی می‌شود، تهیه نمودن مسکن در حد شأن وی نیز منتفی می‌شود. فقط باید به دلیل وجود حکمت‌هایی، در زمان عده، زوجه را در مسکن خود که در حد توان خودش تهیه نموده جای دهد.

نتیجه اینکه در نفقه زوجه، شأن مالی زوجه مورد توجه است، زیرا استدلال‌های این گروه قوی‌تر است. علاوه بر اینکه نفقه زوجه به گفته فقها (علامه حلی، تذکرة الفقهاء، ١٤/ ٣١٤؛ شهید ثانی، مسالک الأفهام، ٨/ ٤٨١؛ فیض کاشانی، مفاتیح الشرائع، ٢/ ٣٠٠؛ فاضل لنکرانی، تفصیل الشریعة، ٦٠٢) صورت معاوضی دارد. لذا بعید نیست گفته شود: عوضی که زوجه در مقابل تمکین خودش دریافت می‌دارد، شایسته است که مناسب با وضعیت خودش باشد نه اینکه زن با هر موقعیتی که باشد، زوج، متناسب با وضعیت مالی خودش پرداخت کند.

ریشه اختلاف فتاوای فقها

به طور کلی اختلافاتی که در فتاوای فقها در زمینه رعایت شأن مالی در مسائل گوناگون مشاهده می‌شود، به استفاده از روایات باز می‌گردد. روایاتی را که در زمینه لیاقت افراد در کمیت و کیفیت برخورداری از امکانات مادی مشاهده می‌شود، می‌توان در سه دسته جای داد:

دسته اول: روایاتی که در ظاهر آن هیچ توجهی به شأن مالی دیده نمی‌شود؛ بلکه بسنده کردن فرد به ضروریات را مطلوب می‌داند. به طور مثال در بحث مستثنیات دین، صحیحه حلبی با این عبارت وجود دارد: «لا تباع الدار و لا الجارية في الدين، ذلک أنه لابد للرجل من ظل يسکنه و خادم يخدمه» (حر عاملی، ١٨/ ٣٣٩). این روایت در کتب متعدد فقهی مانند مختلف الشیعة (علامه حلی، ٥/ ٤٥٢)، مجمع الفائدة و البرهان (اردبیلی، ٩/ ١١٥)، مسالک الأفهام (شهید ثانی، ٣/ ٦٧)، مفاتیح الشرائع (فیض، ٣/ ١٥٥) و جواهر الکلام (٢٥/ ٣٣٤) مورد استناد قرار گرفته است.

صدوق در فقیه نگاشته است: استاد ما محمد بن الحسن روایت می‌کرد: «اگر خانه، وسیع باشد به گونه‌ای که قسمتی از آن برای سکونت صاحبش کافی باشد، واجب است که در مقدار مورد نیاز سکونت کند و با بقیه‌اش دینش را بپردازد. همچنین اگر خانه‌ای ارزان‌تر برایش کافی است باید آن خانه را بفروشد و با پولش خانه‌ای برای سکونت بخرد و با بقیه پول، دینش را بپردازد (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ٣/ ١٩٠). بنابراین ظاهر این روایت، شأن و منزلت مالی را هنگام ادای دین، محترم نمی‌داند بلکه فقط برطرف کردن احتیاج ضروری را مد نظر قرار داده است. موثقه إسحاق بن عمار از أبی عبد الله علیه السلام نیز از این دسته به حساب می‌آید، در این روایت آمده است که وقتی درباره حق زن بر شوهرش سؤال شد، فرمود:

شکمش را سیر کند، جسمش را بپوشاند و اگر نادانی کرد، او را ببخشد (همو، ۳/ ٤٤٠).

دسته دوم: روایاتی که در آن، اکتفاء به ضروریات مطرح نمی‌شود؛ بلکه یک زندگی مقتصدانه تصویر می‌شود. به طور مثال ابو بصیر می‌گوید: از امام صادق (ع) درباره مردی پرسش کردم که هشتصد درهم دارد و مردی کفشدوز است و شماره افراد عائله او زیاد؛ آیا می‌تواند زکات بگیرد؟ فرمود: «ای ابا محمد! آیا می‌تواند از مال خود آن اندازه سود به دست آورد که برای روزی عیال او بس باشد و چیزی هم برای او بماند؟» گفتم: آری. فرمود: «اگر مقدار افزون بر خرج خانواده‌اش، به اندازه نیمی از خرجش باشد، نباید چیزی از زکات دریافت کند و اگر کمتر از این مبلغ باشد می‌تواند از زکات بهره‌مند شود ...». گفتم: چگونه باید عمل کند؟ فرمود: «باید بر خوراک و پوشاک خانواده‌اش بیفزاید، و مبلغی باقی گذارد و به دیگران بدهد، و آنچه از زکات می‌گیرد برای عیال خود هزینه کند تا سطح زندگی آنان را به دیگر مردم برساند» (حر عاملی، ۹/ ۲۳۲).

این روایت در کتبی مانند الحدائق الناضرة (بحرانی، ۱۲/ ۱۵۸)، مستند الشیعة (نراقی، ۹/ ۲٦۳)، جواهر الکلام (صاحب جواهر، ۱۵/ ۳۰۹)، مصباح الفقیه (همدانی، ۱۳/ ٤۹۳)، محاضرات (میلانی، ۲/ ۷۸) و مهذب الأحکام (سبزواری، ۱۱/ ۱۷٤) مورد استناد قرار گرفته است.

در این روایت، مستحق زکات کسی نیست که از شدت فقر نتواند ضروریات زندگی را تأمین کند بلکه اگر کسی برای گذران یک زندگی مقتصدانه بدون اسراف نیاز به پول اضافه‌ای داشته باشد از محل زکات قابل پرداخت خواهد بود.

دسته سوم: روایاتی که در آن‌ها شأن مالی مورد توجه قرار گرفته است. در وسائل الشیعة باب ٢٦ «باب استحباب دفع زكاة الأنعام إلى المتجملين و زكاة النقدين و الغلات إلى الفقراء المدقعين» (حر عاملی، ۹/ ۲٦۳) نام گرفته و در علل الشرایع باب ۹٦ (ابن بابویه، علل الشرائع، ۲/ ۳۷۱) به همین منظور و با عنوانی مشابه مطرح شده است. در ذیل هر باب چند روایت با این مضمون مشاهده می‌شود که زکات چهارپایان به متجملین از مسلمانان و زکات غلات و نقدین به کسانی که فقر شدید و عادت به سؤال کردن دارند، داده می‌شود. علتی که برای این حکم از سوی ائمه (علیهم السلام) ذکر شده این است که این افراد، متجملین از مردم هستند پس باید اجمل الامرین به آنان داده شود (همان). در روایتی آمده است: صدقه چهارپایان به ذوی التجمل از فقرا داده می‌شود، چراکه از صدقه اموال، برتر است اگرچه همه آن‌ها صدقه و زکات است اما اهل تجمل از اینکه صدقه اموال را بگیرند، خجالت می‌کشند (حر عاملی، ۹/ ۲٦٤). در این روایات تن به ذلت سؤال ندادن و آبرومندانه زندگی کردن حتی در صورت فقر، صفت نیکی دانسته شده و از آبروداری این افراد در امور مالی، حمایت مالی شده است.

در روایتی دیگر آمده است که ابو بصیر از امام صادق (علیه السلام) درباره عباس بن ولید سؤالی کرد با این توضیح که وی خانه‌ای دارد که چهار هزار درهم می‌ارزد و کنیز و غلام و شتری دارد. این غلام با شتر آب می‌کشد و هر روز بین دو تا چهار درهم غیر از علف شتر، درآمد آن است. آیا می‌تواند زکات بگیرد؟ حضرت فرمودند: بله ابو بصیر گفت با آن که این‌ها را دارد؟ حضرت فرمودند که ای ابامحمد تو مرا امر می‌کنی که بگویم خانه‌اش را بفروشد و حال آن که این خانه سبب عزت و اعتبار اوست و به علاوه محل سکنای اوست یا بگویم کنیزش را بفروشد که به او خدمت می‌کند و سبب عزت او و عیال اوست یا بگویم غلام و شتر را بفروشد در حالی که معاش او و از این‌ها می‌گذرد. بر او حلال است که زکات بگیرد و لازم نیست خانه، غلام یا شترش را بفروشد (کلینی، ۷/ ۱۸۷).

در کتب فقهی متعددی با تصریح به این مطلب که ظاهر این روایات بیانگر لزوم رعایت احوال مردم به جهت شرف و عزت است، به آن استناد نموده‌اند. برخی از این کتب عبارت‌اند از مدارک الأحکام (عاملی، ۵/ ۲۰۰) روضة المتقین (مجلسی، ۳/ ۸۹)، ذخیرة المعاد (محقق سبزواری، ۲/ ٤٥٣)، الحدائق الناضرة (بحرانی، ۱۲/ ١٦٣)، أنوار الفقاهة (کاشف الغطاء، ۸۰)، جواهر الکلام (صاحب جواهر، ۱۵/ ۳۱۹) مستمسک عروة (حکیم، ۹/ ۲۲۳) و مهذب الأحکام (سبزواری، ۱۱/ ۱۷٤).

در این روایات با حفظ همه اموالی که عزت و اعتبار و آبروی شخص را تأمین می‌کند، از شأن افراد حمایت مالی شده است. از جمله این روایات، روایتی است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: من کراهت دارم که مهریه زن کمتر از ده درهم باشد تا مبادا شبیه مهر زن بدکاره باشد (ابن بابویه، علل الشرائع، ۲/ ۵۰۱)، یعنی هر زنی شأنی دارد که باید مراعات آن بشود. در برخی از کتب فقهی مانند الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البیت علیهم السلام (جزیری، ٤/ ١٦٣) به این روایت استناد شده است.

مشاهده این سه دسته روایت با هم نشان می‌دهد که مجموعه روایات حاکی از حکم فقهی، به شأن مالی افراد توجه دارد. به این صورت که روایاتی که از جهت شأن مالی مطلق هستند بر روایات مقید حمل می‌شود. خصوصاً با این توجه که قید حفظ عزت و آبرو در روایات مقید، به منزله تعلیلی بر حکم است، لذا می‌توان معتقد شد در همه موارد اعم از دادن حق طلبکار، گرفتن زکات، تعیین مهریه، پرداخت نفقه و ... شأن مالی فرد منظور شده است. علاوه بر اینکه در خصوص هر یک، توجیهات مناسب هم ممکن است. چنانکه پیش‌تر به برخی از آن‌ها اشاره شد؛ مانند اینکه برخی از موارد که ضروریات را مطرح کرده، می‌تواند اعم از ضروری به حسب شرف و آبرو و غیر آن باشد و برخی از موارد که میزان و مقادیر خاصی را مشخص نموده، بر اقتضائات زمان صدور تطبیق می‌شود. همچنین روایاتی که در خصوص نفقه و مهریه

است در جمع با آیاتی مانند «عاشروهن بالمعروف» توجیه می‌شود.

شأن و منزلت مالی در اخلاق

پس از مشخص شدن رعایت شأن مالی افراد در مباحث فقهی، لازم است که این عنوان در حوزه اخلاق اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. در این رابطه دو موضوع بررسی می‌گردد: «خاستگاه اخلاقی تلقی شأن مالی با ارجاع به رذائل یا فضائل» و «فعل اخلاقی متناسب با شأن مالی».

خاستگاه شأن مالی در اخلاق اسلامی

خاستگاه اخلاقی تلقی شأن ممکن است عجب، تکبر، مباهات یا حب جاه باشد. تحلیل این مسئله به این صورت است که این خصلت‌ها سبب بروز نوعی پندار در نفس انسانی نسبت به خود می‌شود که نمود آن را چه بسا بتوان در قالب تلقی شأن مشاهده کرد. بر این اساس اگر منشأ تلقی شأن، خصلتی مذموم بوده و از رذائل اخلاقی به شمار رود، این تلقی و شأن‌انگاری به جهت آنکه نمود این ویژگی محسوب می‌شود، مورد مذمت خواهد بود؛ اما اگر منشأ آن مورد مذمت نباشد، به تبع، این انگاره نیز مذموم نیست. به این منظور لازم است به جایگاه اخلاقی این خصلت‌ها اشاره شود.

عجب آن است که انسان در مقام اثبات کمال و نفی نقص از خود برآید (فیض، المحجة البیضاء، ۷/ ۲۷۷؛ نراقی، معراج السعادة، ۲/ ۳۰۵). این ویژگی از رذائل اخلاقی شمرده شده است. زیرا هر که حقیقت خود را بشناسد و به قصور و نقصانی که لازم ذات انسان است پی ببرد، زبان به مدح خود نمی‌گشاید (همان). بر این اساس اگر شأن‌انگاری به دلیل خودستائی و عجب به مال باشد، از قبیح‌ترین اقسام عجب شمرده شده است (نراقی، جامع السعادات، ۱/ ۳۷۵).

کبر، که خود بزرگ‌بینی نام گرفته است، با نشانه‌هایی چون بزرگ دانستن نفس خود و کوچک شمردن دیگران همراه است. این خلق و ابراز آن که تکبر نامیده می‌شود (فیض، المحجة البیضاء، ۷/ ۲۴۵)، فرع عجب بوده (نراقی، معراج السعادة، ۲/ ۲۸۷) و از منظر اخلاقی قبیح دانسته شده است. بنابراین تلقی شأن بر اساس این رذیله نیز قبیح خواهد بود.

مباهات یا فخر، ابراز زبانی چیزی است که گوینده آن را برای خود کمال می‌پندارد. این رذیلت از اقسام تکبر (نراقی، معراج السعادة، ۲/ ۳۰۴) و مانند آن مذموم است.

حب جاه نیز از رذائل بوده و حکم به قبح آن شده است (فیض، المحجة البیضاء، ۷/ ۱۰۷) اما «جاه» به تنهایی مورد مذمت نیست بلکه انسان ناگزیر از آن است (نراقی، جامع السعادات، ۲/ ۳۶۵)؛ چنانکه انسان به قدر ضرورت به غذا، لباس و مسکن نیاز دارد، به جاه برای تعامل و زندگی با مردم نیازمند است. انسان به کسی که خدماتش مفید به زندگی او است یا به دوستی که او را یاری نماید یا قانون و حکومتی که

حراستش نماید، نیازمند است. وجود منزلت و جاه برای تحقق این امور، ضروری و اجتناب ناپذیر اسـت و قبحی ندارد. جاه همانند مال وسیله‌ای برای دست‌یابی به اغراض به شمار می‌رود. به این معنا کـه از منظـر اخلاقی نباید جاه و منزلت، محبوب انسان انگاشته شود بلکه باید آن را تنها وسیله‌ای برای رسیدن به هدف محبوب به شمار آورد. بدیهی است که استفاده از ابزار برای رسیدن به محبوب، به معنای محبوبیت وسـیله نیست. (نراقی، جامع السعادات، ۲/ ۳۶۴) بنابراین اگر شأن مالی بـه معنـای منزلتـی باشـد کـه بـه سـبب برخورداری و تمکن فراهم آمده و بدون عجب، تکبر و فخر ابراز می‌شود، مذموم نخواهد بود.

بر اساس روایات اخلاقی نیز شأن مالی، در قالب «فوائد تحصیل مـال»، «اظهـار ثـروت بـرای حفـظ آبرو» و «شایستگی برخورداری انسان مؤمن از امکانات مالی» مـورد توجـه قـرار گرفتـه اسـت. در برخـی روایات از امام رضا (علیه السلام) نقل شده که بهترین مال آن است کـه در راه حفـظ آبـرو و شـرف صـرف شود. (مجلسی، بحار الأنوار، ۷۵/ ۳۵۲) در روایتی در باب استحباب اظهار ثروت و بی‌نیازی آمده اسـت: به امام صادق (علیه السلام) عرض شد مردم معتقدند شما ثروت فراوانی دارید امام فرمودنـد: ایـن مطلـب مرا ناراحت نمی‌کند (حر عاملی، ۵/ ۱۰). در روایتی دیگر آمده است به امیرالمؤمنین (علیـه السـلام) خبـر رسید که طلحه و زبیر می‌گویند علی مالی ندارد. این مطلب بر امـام (علیـه السـلام) سـخت آمـد لـذا بـه کارگزارانش دستور داد غلات او را جمع‌آوری کنند ... از بهای آن‌ها صد هزار درهـم جمـع شـد. بـه دنبـال طلحه و زبیر فرستاد و آن دو آمدند. حضرت به ایشان فرمود: این‌ها مال من است و به خدا قسم هیچ مقدار آن برای دیگری نیست... وقتی از نزد امام (علیه السلام) برمی‌گشتند؛ می‌گفتند او مال دارد. (همـو، ۵/ ۹). این دو روایت و مشابه‌های آن‌ها، حاکی از مطلوبیت داشتن وجهه مالی مناسب در میان مردم است.

به این موضوع در جوامع روایی ابوابی اختصاص یافته است. مانند «باب تجمل و پوشـیدن لباس‌هـای فاخر و پاکیزه نگاه داشتن خدمتگزاران و گستردگی معاش و ... (مجلسی، بحار الأنوار، ۷۶/ ۲۹۵) و «باب پوشش و تجمل و مروءة» (کلینی، ۶/ ۴۳۸) مروءة، گاه با تشدید است، بـه صـورت «مـروة» و بـه معنـای آداب نفسانی است که اگر انسان بر نیکویی‌های اخلاق و عـادات پسـندیده آگـاه باشـد، آن‌هـا را مراعـات خواهد نمود (طریحی، ۱/ ۳۹۱؛ مصطفوی، ۱۱/ ۵۶). از شهید اول نقل شده که به معنای «منزه کردن نفس از پستی و دنائتی است که برای امثال آن شخص شایسته نیست؛ مانند مسخره کردن و خـوردن در بازارهـا و ...» (مجلسی، مرآة العقول، ۱/۱۱)

شاید بهترین معادل فارسی برای مروءة کلمه «شخصیت» باشد. درباره شخصیت و اموری که مراعات آن‌ها در ایجاد شخصیت مطلوب لازم است، روایات فراوانی وجود دارد ولی آنچـه در اینجـا قابـل اسـتفاده است، اینکه مراعات امور مالی به نحوی که گفته شد، در شخصیت شایسته مؤمن دخیل است.

در وسایل الشیعه بابی گنجانده شده که نه تنها پوشیدن لباس‌های فاخر گران‌قیمت- مادام که به شهرت منجر نشود- را مکروه نمی‌شمارد، بلکه استحباب پوشیدن آن‌ها را مطرح می‌کند (حر عاملی، ۵/ ۱۵). در همین باب روایتی ذکر شده که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در نماز، حله‌ای بر تن داشتند که قیمت آن هزار دینار بود و آن لباسی بود که نجاشی به پیامبر هدیه کرده بود و ایشان نیز آن لباس را پوشیده بودند. در حال نماز سائلی وارد شده تقاضای کمک می‌کند و امیرالمؤمنین (علیه السلام) لباس را به وی صدقه می‌دهند (همو، ۵/ ۱۸)؛ و اینکه در بیشتر اوقات لباس‌های ارزان قیمت می‌پوشیدند، به گفته امام صادق (علیه السلام) به دلیل شرایط زمانی سخت بوده است و به فرموده ایشان هر گاه فراخی و وسعتی اتفاق افتاد نیکان زمان برای استفاده از آن سزاوارترند (همو، ۵/ ۱۹). این سخن اخیر تأییدی است بر آنچه قبلاً گفته شد. یعنی گاه شخصیتی که فرد به لحاظ امور مذهبی، اخلاقی، فرهنگی و ... فارغ از وضعیت مالی موجود برای خود رقم زده است، شأنی برای او ایجاد می‌کند که سزاوار است از امکانات مادی بیشتری برخوردار گردد.

فعل اخلاقی متناسب با شأن مالی

ارزیابی فعل متناسب با شأن، ممکن است با توجه به صاحب آن یا در تعامل با او مورد توجه قرار گیرد. بدیهی است که اگر صاحب شأن به غرض حفظ مرتبت خود در تعاملات اجتماعی اقدام به رفتاری متناسب نماید نه تنها مذموم نیست که در ارتباط‌های اجتماعی به عنوان عاملی مؤثر در کیفیت ارتباط پذیرفته شده و چه بسا رعایت نکردن آن مورد مذمت خواهد بود. مثلاً عالمی که رفتاری متناسب با شأن خود ندارد یا صاحب عنوانی که رفتاری مادون شأنش مرتکب می‌شود، مورد مذمت بوده، عملکرد آنان قبیح شمرده می‌شود. این مسئله در برخورد با صاحب شأن نیز بازتاب دارد و از نظر اخلاقی رعایت آن ضروری می‌نماید (نراقی، معراج السعادة، ۲/ ۴۷۳ - ۴۷۴).

مازندرانی پس از نقل روایت امام صادق علیه السلام که فردی به ایشان عرض کرد: «من طعام خوب می‌خورم، عطر خوب استفاده می‌کنم، اسب چالاک و تندرو سوار می‌شوم و غلامم به دنبال من حرکت می‌کند. آیا در این کارها تجبر است لذا من آن‌ها را انجام ندهم؟ امام فرمود جبار ملعون کسی است که حق را انکار کند و مردم را تحقیر نماید»، می‌نویسد: چگونه این کارها تکبر و تحقیر مردم باشد حال آنکه در باب تجمل آمده است: خداوند متعال زیباکردار است و درباره شما تجمل و تزین و إظهار نعمت وعدم ابراز نیاز به غیر را دوست می‌دارد (مازندرانی، ۹/ ۳۲۸).

مقایسه آثار مترتب بر رعایت شأن مالی در فقه و اخلاق

به طور خلاصه آثار مترتب قابل تأمل بر شأن مالی در فقه عبارت‌اند از:

۱- جواز عدم اشتغال به کسب و کار پایین‌تر از شأن و دریافت خمس و زکات و مانند آن

۲- جواز عدم فروش وسایل در شأن جهت ادای دیون

۳- جواز مطالبه حقوق متناسب با شأن زوجه از زوج

اگر چه در نگاه نخستین به فضائل و رذائل مذکور در دانش اخلاق و روایاتی که درباره این صفات وجود دارد، به نظر می‌رسد که اخلاق اولین اثر مترتب در فقه را برنمی‌تابد، چرا که فضایلی مانند تواضع، قناعت، عدم درخواست از دیگران و ... اجازه نمی‌دهد که انسان، به دلیل اینکه کاری را در شأن خود نمی‌داند، به کسب و کار مشغول نشده، محتاج دیگران شود؛ اما تأمل در گزاره‌های اخلاقی این نتیجه را به صورت مطلق نمی‌پذیرد و حکم به موافقت اخلاق با فقه در برخی از این مسائل می‌دهد. چرا که در مسئله حاضر رعایت شأن به منظور حفظ عزت و آبرو تقدم بر تواضع و قناعتی دارد که ممکن است آن را از بین ببرد. در وسائل الشیعة بابی با عنوان (کراهة مباشرة الرجل السری الأشیاء الدنیة من الملابس وغیرها) قرار دارد. «رجل سری» به انسان شریف (ابن منظور، ۱۴/ ۳۷۸) یا شریف نبیل ترجمه شده است (حر عاملی، ۵/ ۱۲) به عبارتی به معنای انسان محترم، نجیب و بافضیلت است. در روایتی ذیل این باب آمده است: معاویة بن وهب نقل می‌کند درحالی که سبزی حمل می‌کردم، أبو عبد الله (علیه السلام) مرا دید و فرمود: برای انسان محترم مکروه است چیزی حمل کند که باعث جرأت یافتن بر او شود (حر عاملی، ۵/ ۱۲؛ ابن بابویه، الخصال، ۱/ ۱۰).

دومین اثر، دو طرف دارد: طرفی که باید مراعات ورشکسته را بنماید و راضی نشود وی همه اثاثیه‌ای که برای زندگی آبرومندانه به آن احتیاج دارد را بفروشد و طلب آنان را پرداخت کند. در این قسمت، اخلاق با فقه همسو است و با فضیلت «رفق و مدارا» سازگار است. طرف دوم فرد ورشکسته است که راضی می‌شود دیون خود را نپردازد تا بتواند شئون مالی خود را حفظ کند. آیا اخلاق هم می‌پسندد در حالی که انسان، مقروض و مشغول الذمه است، وجاهت، شخصیت و شئون خود را مقدم بدارد؟ با آنچه تا کنون گفته شد به نظر می‌رسد حفظ شأن و شخصیت مؤمن از نظر اخلاق هم ضروری است، خصوصاً اگر مسائل مالی بخواهد آن را به خطر اندازد. پیش‌تر گفته شد که اظهار غنی خصوصاً در جایی که گمان فقیر بودن فرد می‌رود، در نظر ائمه (علیهم السلام) بسیار نیکوست. در روایتی آمده است: «مردمی در مدینه می‌گفتند حسن (علیه السلام) اموالی ندارد امام نزد مردی از مدینه فرستاد و هزار درهم از او قرض نمود و آن پول را برای مصدق فرستاد و فرمود این صدقه اموال ماست. بعد از آن مردم گفتند حسن (علیه السلام) این پول را از جانب خود نمی‌توانست بفرستد مگر اینکه اموالی داشته باشد.» (حر عاملی، ۵/ ۹). این روایت نشان می‌دهد حتی اگر فرد قرض کند تا آبروی خود را حفظ کند، پسندیده است بنابراین به طریق اولی می‌تواند

ادای قرض خود را به تأخیر بیندازد و آبروی خود را حفظ کند.

توجه فقه به شأن مالی ورشکسته و بیان قانون بر اساس آن، برخلاف ذهنیتی که در نگاه نخستین، فقه را متهم به توجهات مادی می‌کند، نشانگر بها دادن اسلام به عزت و کرامت انسان‌ها است. در حالیکه در جوامع غربی که برخوردار از مکتب مادی‌گرایی هستند، همه شرافت انسان به دارایی و اموال اوست و فرد در صورت ورشکستگی، همه عزت و شرافت خود را یک باره از دست می‌دهد و باید با انجام هر کاری که می‌تواند خود را از ورطه فلاکت و خواری بیرون بکشد.

اثر سوم در اخلاق ظاهراً پذیرفته نیست. توصیه‌های اخلاقی از زن می‌خواهد در مورد خواسته‌های مالی، وضعیت اقتصادی همسر خود را در نظر بگیرد. با این وجود بر اساس فقه، زوجه حق می‌یابد در حد شئون خود از زوج مطالبات مالی داشته باشد. اصرار بر این مطالبه در صورتی که زوج قادر به تأمین آن نباشد، مورد رضایت اخلاق نیست. اختلاف فقه و اخلاق در این زمینه و موارد مشابه، به اختلاف آن دو در غایت باز می‌گردد. در این راستا توجه به دو نکته ضروری است:

اولاً: وظیفه فقه در روابط بین انسان‌ها، بیشتر ناظر به حل و فصل منازعات است. صدق این ادعا، از خلال استدلال‌های فقهی مطرح‌شده در نفقه زوجه، کاملاً نمایان است. به این معنا که چون در فقه به روابط حقوقی محض پرداخته می‌شود، سخن از «معاوضی بودن نکاح» و «دین بودن نفقه زوجه» به میان می‌آید. در فقه، حق و تکلیف به گونه‌ای که نزاع به صورتی عادلانه، منطقی و معمولاً عرف‌پسند، فیصله بیابد، بیان می‌شود. اما اخلاق بیشتر در جهت مدیریت روابط اجتماعی میان افراد، بر اساس رفق و مدارا و اغماض از حق خود و تکلیف دیگری، گام برمی‌دارد، از این رو اخلاق نمی‌تواند قانون وضع کند بلکه صرفاً هر دو طرف را به صلح و ایثار فرا می‌خواند.

ثانیاً: علم فقه، محافظت از شریعت، مراقبت از فرد و تأمین امنیت جامعه در سایه حمایت از حقوق جانی، مالی و آبرویی افراد را در نظر دارد، اما اخلاق که قرب الهی را هدف گرفته، در صدد کامل شدن جوهر نفس انسان است. در اخلاق، از انواع صفات خوب و بد و کیفیت اکتساب یا اجتناب از آن‌ها به این منظور سخن به میان می‌آید، اما فقه، در غیر بخش عبادات محض، مصمم است حقوق افراد در جامعه محترم شمرده شود. اعم از اینکه فرد با طیب نفس یا اکراه و عدم تمایل به ایجاد صفات انسانی، وظایف را انجام دهد. لذا بدیهی است که توصیه‌های یکی با قوانین دیگری کاملاً یکسان نباشد.

نتیجه‌گیری

۱- شأن مالی بر اساس دو شاخصه ایجاد می‌شود: برخورداری مالی و برخورداری از ویژگی‌های

شخصیتی.

۲- نتیجه نهایی بررسی فقهی در بحث مستثنیات دین، آن است که اگر شأن مالی زمـان ثـروت، قابـل قبول نباشد، حداقل شأن شخصیتی فرد نباید از نظر دور بمانـد، در بحـث تکسـب، تنهـا تکسـب در شـأن واجب است لذا اگر فرد شغل در شأن خود نیابد اگر چه توان کسب و کار پایین‌تر داشـته باشـد می‌توانـد از خمس و زکات بهره بگیرد و در نفقه زوجه، شأن مالی زوجه مورد توجه است.

۳- مذموم بودن یا نبودن تلقی شأن بستگی به خاستگاه آن دارد. اگر منشأ تلقی شأن، خصـلتی مـذموم مانند عجب، تکبر، مباهات یا حب جاه باشد، از رذائل اخلاقی به شمار مـی‌رود، امـا اگـر منشـأ آن مـورد مذمت نباشد، به تبع، این انگاره نیز مذموم نیست لذا اگر شأن مالی به معنای منزلتـی باشـد کـه بـه سـبب برخورداری و تمکن فراهم آمده و بدون عجب، تکبر و فخر ابراز می‌شود، مذموم نخواهد بود.

۴- حکم «جواز عدم اشتغال به کار پایین‌تر از شأن و دریافت خمس و زکات» با اخلاق موافـق اسـت زیرا در این مسئله رعایت شأن به منظور حفظ عزت و آبرو تقدم بر تواضع و قناعتی دارد که ممکن اسـت آن را از بین ببرد.

۵- حکم «جواز عدم فروش وسایل در شأن جهت ادای دیون» دو طـرف دارد: در طـرف طلبکـار کـه نباید راضی شود ورشکسته همه اثاثیه‌اش را بفروشد، اخلاق با فقه همسو است و با فضیلت «رفق و مـدارا» سازگار است. در طرف دوم که فرد ورشکسته راضی می‌شود جهت حفظ شأن، برخی دیون خـود را نپـردازد نیز اخلاق حفظ شأن مؤمن را ضروری دانسته، آن را با مسائل مالی به خطر نمی‌اندازد.

۶- حکم «جواز مطالبه حقوق متناسـب بـا شـأن زوجـه از زوج» در اخـلاق ظـاهراً پذیرفتـه نیسـت. اختلاف این حکم در فقه و اخلاق به تفاوت‌های آن دو علم در غایات مرتبط است.

منابع

ابن بابویه، محمد بن علی، ***الخصال***، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲.

________________، ***علل الشرائع***، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵.

________________، ***من لا یحضره الفقیه***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ ق.

ابن مسکویه، احمد بن محمد، ***تهذیب الأخلاق و تطهیر الأعراق***، بی‌جا، مکتبة الثقافة الدینیة، بی‌تا.

ابن منظور، محمد بن مکرم، ***لسان العرب***، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴ ق.

احسایی، ابن ابی جمهور، ***الأقطاب الفقهیة علی مذهب الإمامیة***، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، ۱۴۱۰ ق.

اردبیلی، احمد بن محمد، ***مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

اصفهانی، ابو الحسن، ***وسیلة النجاة (مع حواشی الگلپایگانی)***، قم: چاپخانه مهر، ۱۳۹۳ ق.

انصاری، مرتضی بن محمد امین، ***صیغ العقود و الإیقاعات***، قم: مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۱ ق.

آل عصفور، حسین بن محمد، ***الأنوار اللوامع فی شرح مفاتیح الشرائع***، قم: مجمع البحوث العلمیة، بی‌تا.

بحر العلوم، مهدی، ***مصابیح الأحکام***، قم: منشورات میثم التمار، ۱۴۲۷ ق.

بحرانی، یوسف بن احمد، ***الحدائق الناضرة فی أحکام العترة الطاهرة***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ ق.

جزیری، عبد الرحمن، ***الفقه علی المذاهب الأربعة و مذهب أهل البیت علیهم السلام***، بیروت: دار الثقلین، ۱۴۱۹ ق.

حر عاملی، محمد بن حسن، ***تفصیل وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة***، قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.

حکیم، محسن، ***مستمسک العروة الوثقی***، قم: مؤسسة دار التفسیر، ۱۴۱۶ ق.

خمینی، روح الله، ***تحریر الوسیلة***، قم: مؤسسه مطبوعات دار العلم، بی‌تا.

________، ***شرح حدیث جنود عقل و جهل***، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۵.

خویی، ابو القاسم، ***منهاج الصالحین***، قم: نشر مدینة العلم، ۱٤۱۰ ق.

سبزواری، عبد الأعلی، ***مهذب الأحکام***، قم: مؤسسه المنار – دفتر حضرت آیة الله، ۱٤۱۳ ق.

شهید اول، محمد بن مکی، ***الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۷ ق.

شهید ثانی، زین الدین بن علی، ***الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (المحشی - کلانتر)***، قم: کتابفروشی داوری، ۱٤۱۰ ق.

________، ***حاشیة المختصر النافع***، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱٤۲۲ ق.

________، ***مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام***، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة، ۱٤۱۳ ق.

صاحب جواهر، محمد حسن بن باقر، ***جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام***، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، بی‌تا.

صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، ***الحکمه المتعالیه فی الأسفار العقلیه الأربعه***، تهران: دار إحیاء التراث العربی، ۱۹۸۱.

طباطبایی، محمد بن علی، ***کتاب المناهل***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، بی‌تا.

طباطبایی، محمد حسین، ***المیزان فی تفسیر القرآن***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱٤۱۷ ق.

طبرسی، فضل بن حسن، ***مجمع البیان فی تفسیر القرآن***، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲.

طریحی، فخر الدین بن محمد، ***مجمع البحرین***، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱٤۱٦ ق.

طوسی، محمد بن حسن، ***المبسوط فی فقه الإمامیة***، تهران: المکتبة المرتضویة لإحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ ق.

عاملی، محمدبن علی، ***مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام***، بیروت: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ١٤١١ ق.

علامه حلی، حسن بن یوسف، ***تذکرة الفقهاء***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، بی‌تا.

ـــــــــــــــــــ، ***قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***مختلف الشیعة فی أحکام الشریعة*** قم: دفتر انتشارات اسلامی، ١٤١٣ ق.

غزالی، محمد بن محمد، ***إحیاء علوم الدین***، بیروت: دار المعرفة، بی‌تا.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، ***کنز العرفان فی فقه القرآن***، قم: بی‌نا، بی‌تا.

فاضل موحدی لنکرانی، محمد، ***تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسیلة***، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام، ۱۴۲۱ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***جامع المسائل***، قم: انتشارات امیر قلم، بی‌تا.

فقعانی، علی، ***مسائل ابن طی - المسائل الفقهیة***، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا.

فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاه مرتضی، ***المحجة البیضاء***، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***تفسیر الصافی***، تهران: انتشارات الصدر، ١٤١٥ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***مفاتیح الشرائع***، قم: کتابخانه آیة الله مرعشی نجفی، بی‌تا.

کاشف الغطاء، حسن بن جعفر، ***أنوار الفقاهة - کتاب الزکاة***، نجف: مؤسسه کاشف الغطاء، ١٤٢٢ ق.

کلینی، محمد بن یعقوب، ***الکافی***، قم: دار الحدیث، ١٤٢٩ ق.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، ***بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار***، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ١٤٠٣ ق.

ـــــــــــــــــــ، ***مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول***، تهران: دار الکتب الإسلامیة، ١٤٠٤ ق.

مجلسی، محمد تقی بن مقصودعلی، ***روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه***، قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، ١٤٠٦ ق.

محقق حلی، جعفر بن حسن، ***شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام***، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ١٤٠٨ ق.

محقق سبزواری، محمد باقر بن محمد مؤمن، ***ذخیرة المعاد فی شرح الإرشاد***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ١٢٤٧ ق.

محقق کرکی، علی بن حسین، ***جامع المقاصد فی شرح القواعد***، قم: مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ١٤١٤ ق.

مصباح یزدی، محمد تقی، ***دروس فلسفه اخلاق***، تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۴.

مصطفوی، حسن، ***التحقیق فی کلمات القرآن الکریم***، تهران: مرکز الکتاب للترجمة و النشر، ١٤٠٢ ق.

میلانی، محمد هادی، ***محاضرات فی فقه الإمامیة - کتاب الزکاة***، مشهد: نشر دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۵ ق.

نراقی، مولی احمد بن محمد مهدی، ***مستند الشیعة فی أحکام الشریعة***، قـم: مؤسسـه آل البیـت علـیهم السـلام، ١٤١٥ ق.

ــــــــــــــــــــ، ***تذکرة الأحباب***، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ١٤٢٥ ق.

ــــــــــــــــــــ، ***رسائل و مسائل***، قم: کنگره نراقیین، ١٤٢٢ ق.

ــــــــــــــــــــ، ***معراج السعادة***، تهران، بی‌جا: بهار دل‌ها، ١٣٩١.

نراقی، مهدی بن ابی ذر، ***جامع السعادات***، بیروت: مؤسسةالأعلمی للمطبوعات، بی‌تا.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، ***اخلاق ناصری***، تهران: انتشارات خوارزمی، ١٣٥٦.

همدانی، رضا بن محمدهادی، ***مصباح الفقیه***، قم: مؤسسة الجعفریة لإحیـاء التـراث و مؤسسـة النشـر الإسـلامی، ١٤١٦ ق.